

پیام مولانا برای جهان امروز و انسان معاصر

* حسین قریب

چکیده

جهان امروز دارای تفاوت‌هایی بسیار با دوران گذشته است. عنصر اصلی تفاوت‌های مربوط را می‌توان در «کیفیت عقلانیت» و «نوع خردورزی» خلاصه کرد. عقلانیت نوین و مدرن، با وجود قابلیت‌ها و توانایی‌ها، کاستی‌هایی نیز دارد که محتاج بازاندیشی‌های گسترده است.

از آن‌جا که «مولانا جلال‌الدین محمد بلخی»، دارای دیدگاه‌های بدیع، جامع و انتقادی نسبت به عقلانیت است، در این مقاله با الهام از اندیشه‌ها و افکار بلند وی، به شرح مباحث مربوط به «عقلانیت» پرداخته و تبیین اجمالی حلقه مفقوده عقلانیت مدرن در عصر کنونی پرداخته شده است. مقاله درصدد پاسخ‌گویی به دو سؤال اساسی است:

۱- مؤلفه‌های بهره‌گیری مناسب از عقل چیست؟

۲- آثار بهره‌گیری مناسب از عقل چیست؟

در پاسخ به سؤال اول، به تجزیه و تحلیل ابعاد گوناگون و ملزومات بنیانی شکوفایی عقل هم‌چون «یادگیری» و «هم‌بستگی عقل و قلب» پرداخته شده و در پاسخ به سؤال دوم، نسبت به ریشه‌یابی روابط تنگاتنگ «دانایی» و «عقلانیت» با «توانایی» و «قدرت» که از آثار اصلی و اساسی بهره‌گیری مناسب از عقل محسوب می‌شود، اقدام گردیده است.

کلید واژه

عقلانیت مدرن - عقل جزیی - عقل کلی - بهره‌گیری از عقل - یادگیری - هم‌بستگی عقل و قلب - قدرت و توانایی.

* عضو شورای بررسی متون پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

طرح موضوع

جهان امروز، تفاوت‌هایی بسیار با جهان گذشته دارد. از میان گستره قابل توجه اختلافات و تفاوت‌های جهان گذشته با جهان امروز، می‌توان به بارزترین و شاخص‌ترین آن‌ها هم‌چون «کیفیت عقلانیت» و «نوع عقلانیت» در دو عصر گذشته و حال تأکید داشت. تحولات و پیشرفت‌هایی شگرف و خارق‌العاده که در مدت سه سده گذشته در جوامع بشری رخ داده، تماماً محصول عقلانیت «نوین» و «مدرن» است که مسبوق به سابقه نیست. عقلانیت مزبور موجب تحولات عظیم و گسترده در روابط اجتماعی، نظام‌های معیشتی و سلطه هر چه بیش‌تر انسان به طبیعت و جهان خلقت شده است.

عقل مدرن به اقتضای دستاوردهای گسترده خود، دارای نوعی احساس استغنا شده است. از این‌رو عقل مدرن را می‌توان عقل «خود بنیاد» و دارای نقش «مستقل» و «مطلق» قلمداد کرد. اگر عصر گذشته به دوره «تقدس محوری» معروف است، عصر جدید و معاصر را دوره «عقل محوری» نام نهاده‌اند. عقل محوری و برخوردار از نقش مستقل و مطلق عقل مدرن، موجب نفی و یا نادیده گرفتن ارزش‌های معنوی و دینی در زندگی فردی و اجتماعی انسان معاصر گردیده است.

انسان همواره در طی تاریخ، از افراط و تفریط‌ها دچار ضرر و زیان‌هایی قابل توجه شده است. روزگاری از نفی عقل و استدلال‌های عقلانی و در این دوران از مطلق‌انگاری عقلانیت.

برای عبور از این چالش و هم‌چنین نیل به تعادل چه باید کرد؟ برای پاسخ به این سؤال باید گفت که تنها می‌توان با پشتوانه‌های عمیق علمی و عملی، به راه اعتدال و تعادل بازگشت و به دستاوردهایی مناسب نایل گردید. در این قلمرو، اندیش‌مندانی که در خصوص «عقلانیت» نظریه‌پردازی کرده‌اند و یافته‌های آنان موجب رشد و تعمیق هر چه بیش‌تر عنصر «عقلانیت» و «انواع» آن شده است، می‌توانند به عنوان «راهنمای» جامعه بشری در عصر کنونی باشند و از دیدگاه‌های آنان برای عبور از «بحران عقلانیت» می‌توان بهره‌گیری نمود. بی‌گمان، اندیشه‌های والا و گران‌سنگ «مولانا جلال‌الدین محمد بلخی» که در عرصه عقلانیت ظهور و بروزی گسترده دارد، می‌تواند انسان معاصر و جهان امروز را مددکار باشد و آن‌ها را به سر منزل مقصود ره‌نمون سازد.

«مولانا» از زمره اندیش‌مندانی است که دارای پیام‌های روشن و هم‌چنین «سهل» و «ممتنع» در خصوص عقلانیت است. افکار و اندیشه‌های وی متضمن نقدهای

سازنده نسبت به عقلانیت و دوری از افراط‌گری و مطلق‌اندیشی بوده و از این‌رو برای انسان معاصر و جهان امروز، روشن‌گر و آموزنده است. حکیم مولانا هم‌چنان‌که برای هم‌عصران خویش نور و راهنما بود، برای انسان معاصر نیز هم‌چنان نور افشانی می‌نماید. یکی از نمادهای این امر را می‌توان در فروش برتر کتاب «مثنوی معنوی» در طی سال‌های دهه ۲۰۰۰ میلادی در آمریکا (که از زمره کشورهای پرتیراژ و پرتنوع کتاب محسوب می‌شود)، پی‌گیری نمود.

براستی چرا مولانا و آثار او، در عصر ارتباطات و فن‌آوری‌های پیشرفته کشورهای صنعتی و فراصنعتی کماکان دل‌ربایی می‌کند؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که مولانا پاسخ‌گوی حلقه مفقوده انسان معاصر برای برخورداری از زندگی «آرام» توأم با «رفاه» است که از آن به عنوان زندگی «سعادت‌مندانه» نام برده می‌شود. هم‌چنین باید افزود که مولانا، برای شکوفایی عقل و بهره‌گیری مناسب از آن و پیش‌گیری از چالش‌های مطلق‌اندیشی نسبت به عقلانیت نیز راه‌بردهایی مهم و تعیین‌کننده دارد که محتاج آموزش و بازشناسی است.

این نوشتار تحقیقی در نظر دارد تا نسبت به دو سوال عقلانی ذیل از منظر دیدگاه‌ها و افکار بلند «مولانا» پاسخ‌های اجمالی بدهد:

- ۱- مؤلفه‌های بهره‌گیری مناسب از عقل چیست؟
- ۲- آثار بهره‌گیری مناسب از عقل چه می‌باشد؟

روی‌کرد اصلی نگارنده در پاسخ به سؤالات مزبور مبنی بر این است که عقل مدرن دارای دستاوردهایی قابل توجه برای جامعه بشری بوده است و نقشی بارز در رشد و پیشرفت حیات اجتماعی انسان داشته و دارد. لیکن عقل مدرن نسبت به حوزه‌هایی مختلف دچار غفلت است که این امر از یک‌سو موجب غرور کاذب آن گردیده و از سوی دیگر می‌تواند بسیاری از دستاوردهای آن را به چالش بکشد، مورد تهدید جدی قرار دهد. برای رفع این چالش‌ها و عبور از «بحران عقلانیت» مدرن باید از افکار و زبان مولانا استمداد جست که از این بابت پیام او برای انسان معاصر و جهان امروز بسیار حیات‌بخش و روشن‌گر است.

گرچه تفسیر زبان روشن‌گر است لیک عشق بی‌زبان روشن‌تر است

مطالب این مقاله، با مروری به تعاریف ارائه شده از عقل و هم‌چنین تبیین شأن و جای‌گاه عقل آغاز می‌گردد و سپس «مقوله‌های بهره‌گیری» مناسب از آن مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. در پایان مطالب نیز با تبیین «آثار» بنیانی و ارزش‌مند بهره‌گیری مناسب از آن پرداخته می‌شود.

۱- تعریف، شأن و جای‌گاه «عقل»

سخن از «عقل»، همواره بسیار پرکشش و پردامنه است. نخبگان فکری هر جامعه، همواره نسبت به این موضوع مهم و اساسی، تأملاتی گسترده داشته‌اند. براساس اندیشه‌ها و تلاش‌های نخبگان فرهنگ‌های مختلف که در خصوص «عقل» بعمل آمده، انواع مختلفی از عقل ارائه گردیده است که از آن‌ها تحت عناوین عقل شرقی و عقل غربی، عقل حقیقی و عقل کاذب، عقل عارفانه و عقل غیرعارفانه، عقل دینی و عقل غیردینی، عقل دنیایی و عقل اخروی، عقل نظری و عقل عملی، عقل جزئی و عقل کلی، عقل فطری و عقل ابزاری، عقل مدرن و عقل ماقبل مدرن و... نام برده می‌شود. هرگز نمی‌توان ادعا کرد که اندیشه‌ها و گفتارها در باب «عقل» پایان رسیده است و تمامی ابعاد آن مطرح شده است. در بستر زمان، همواره وجوه و ابعادی دیگر از «عقل» ظهور و بروز جدی پیدا می‌کند که محتاج بازشناسی‌های بیش‌تر است.

عقل در اندیشه بشری و هم‌چنین آموزه‌های دینی دارای تعریف، شأن و جای‌گاهی ویژه است. تعریف «عقل» در این دو قلمرو، دارای مرزهایی جدا و اشتراکی قابل توجه است. تعریف مشترکی را که بین اندیشه بشری و آموزه‌های دینی در خصوص «عقل» وجود دارد، می‌توان در جمله ذیل خلاصه کرد: عقل عبارت است از نیروی درونی شناخت خوب و بد، نیکی و زشتی، درست و نادرست. هویت انسان و مرز جدایی آن با سایر موجودات به گوهر «شناخت» و «تشخیص» بر می‌گردد که ریشه در برخوردارگی از «عقل» دارد.

از «عقل» تعاریفی مختلف و گوناگون ارائه گردیده است از جمله: قوه تنظیم معلومات برحسب روابط و مناسباتی معین، هم‌چون روابط و مناسبات میان علت و معلول، اصل و فرع، نوع و جنس، هدف و وسیله و نظایر آن‌ها.^۱

حضرت علی(ع) نیز در تعریف عقل بیانی بسیار ظریف‌تر و عمیق‌تر دارند. بدین معنی که حضرت صرفاً قوه و نیروی «تشخیص» و «شناخت» را جز تعریف محوری عقل نمی‌دانند، بلکه توجه اصلی خود را معطوف به «مراتب تشخیص» می‌نمایند:

«لیس العاقل من يعرف الخیر من الشر و لكن العاقل من يعرف خیر الشرین».^۲
 «عاقل آن کس نیست که خوبی را از بدی تشخیص دهد، بلکه عاقل کسی است که اگر در مقابل دو شر قرار گرفت، آن عملی که شرش کمتر است را بشناسد».

حضرت امام جعفر صادق(ع) بیانی لطیف دارند:

ایشان روزی از ابوحنیفه پرسیدند: عاقل کیست؟

گفت: آن که تمییز دهد میان خیر و شر. امام فرمودند: بهایم نیز تمییز توانند کرد میان آن که او را بزند و آن که او را علف دهد.

ابوحنیفه گفت: پس عاقل کیست؟

امام فرمودند: آن که تمییز دهد میان دو خیر و دو شر تا از آن دو خیر «خیر الخیرین» را اختیار کند و از دو شر «خیرالشرین» را برگزیند.^۳ همان طور که مشاهده می شود در بیانات مذکور، تعریف اصلی عقل نه صرفاً بر مبنای قوه و نیروی «تشخیص» و «شناخت»، بلکه براساس «مراتب» مختلف تشخیص و شناخت استوار گردیده است.

برای عقلانیت نیز تعاریفی گوناگون ارائه گردیده است. شماری آن را در جهت سعی و تلاش برای حل مسایل (اعم از نظری و عملی) تعریف نموده اند. در نظر گروهی دیگر نیز عقلانیت معادل است با اتخاذ ره یافت نقادانه در قبال امور و مسایل مختلف.^۴ در تعریف دیگر، عقلانیت براساس سازگاری منطقی اجزا با واقعیت خلاصه شده است.^۵ نکته اساسی و محوری که در تعاریف مذکور وجود دارد، همبستگی «هدف» با «وسیله» و هم چنین «سازگاری منطقی» اجزای عقلانیت با یکدیگر و با واقعیت (درونی و بیرونی)، در جهت «حل» مسایل و مشکلات است.

براساس آموزه های دینی، عقل جای گاه و شأنی والا دارد و انسان به سبب برخوردار از عقل و نیروی شناخت، اشرف مخلوقات است. نیز باید اشاره داشت که از سوی خداوند متعال، تمامی موجودات و پدیده ها مسخر انسان گردیده اند و در خدمت وی هستند.^۶ بازشناسی رمز کرامت، فضیلت، ارزش مندی و والامقامی انسان در میان مخلوقات، از اهمیتی ویژه برخوردار است.

با نگاهی به اندیشه های دینی و علمی، این نکته بدست می آید که ریشه اصلی برتری و فضیلت انسان نسبت به سایر موجودات و پدیده ها، بازگشت به عاملی است که از سوی خداوند متعال در وجود انسان به ودیعه گذاشته شده است و از آن به عنوان «عقل» نام برده می شود. «عقل»، عامل اصلی و تعیین کننده تمایز و کرامت انسان با سایر موجودات است. هم چنین باید افزود، «عقل» به عنوان منشأ و ملاک اصلی تفاوت و اختلاف «مراتب» میان انسان ها و جوامع و هم چنین عامل محاسبه و ثواب و عقاب در درگاه ایزد منان بشمار می آید.

پیامبر اسلام (ص)، در خصوص شأن، اهمیت و جای گاه عقل می فرماید:

«ما خلق الله خلقاً اکرم علیه من العقل»^۷

خداوند آفریده‌ای بالاتر از عقل نداشته است.

«اول ما خلق الله العقل»^۸

آغاز و ابتدای هر آن‌چه آفریده شده است، عقل است.

خداوند متعال تمامی انتظارات خود از انسان را منوط به عنصر «عقل» می‌نماید و رمز برتری انسان را نیز در آن خلاصه کرده است. «عقل» بزرگ‌ترین داده و موهبت الهی به انسان محسوب می‌شود و بازگشت تمامی مسؤولیت‌ها، تکالیف، اختیارات و تعهدات انسان در برخوردارگی وی از نعمت و داده ممتاز الهی یعنی «عقل» خلاصه می‌گردد. براساس مفهوم اساسی «چون که صد آمد نود هم پیش ماست»، تمام خصایص بارز و ممتاز دیگر انسان، در ذیل عقل مطرح می‌شود.

انسان به سبب برخوردارگی از عقل، قابلیت و توانایی تسخیر و سلطه بر طبیعت و سایر موجودات و پدیده‌ها را بدست آورده است. اگر کسی عقل را بکارگیرد، بر سایر محدودیت‌های خود غلبه پیدا می‌کند و همچنین می‌تواند سایر مزیت‌ها و قابلیت‌های خود را فعلیت بخشد.

مفسران و اندیش‌مندان اسلامی، در توجیه، تبیین و هم‌چنین ارزش خلاقیت انسان، به ابعاد متنوع و گوناگون آیات قرآن پرداخته‌اند. آن‌ها در تفسیر آیه «فتبارک ا... احسن الخالقین»^۹ که خداوند متعال آن‌را در شأن خود و به جهت خلقت و آفرینش انسان نازل فرموده است، نکات و سؤالاتی مختلف را مطرح کرده‌اند. از جمله سؤالات این است که چرا واژه «آفریننده» در این آیه، جمع بسته شده است؟ آیا این امر حکایت از آن می‌نماید که موجودی دیگر نیز قدرت خلق و آفرینش را دارد؟ و هم‌چنین در ادامه این دو سؤال، سؤالی دیگر مطرح شده است که چرا خداوند در خصوص خلقت انسان، آن‌را با صفت «احسن» به معنی برتریت ذکر نموده است؟ آیا خلقت خوب و برتر نیز وجود دارد؟ این خلقت اخیر مربوط به چه کسی است؟

از جمله پاسخ‌های ارائه شده این است که اگر آفریننده در آیه مزبور بصورت جمع ذکر شده است، این امر دلالت دارد که خلقت تنها مختص خداوند متعال نیست و در آیات دیگر قرآن کریم، خلقت به غیر از خدا هم نسبت داده شده است.^{۱۰} یعنی قرآن برای انسان نیز شأن خلاقیت را قایل گردیده است. به عبارت دیگر، انسان نیز به نوعی آفریننده است.^{۱۱}

تأیید شأن آفرینندگی و خلاقیت انسان از سوی قرآن، مقام والا و جای‌گاه متعالی نوع بشر را در میان سایر موجودات نمایان می‌سازد. انسان قدرت آفرینندگی و خلاقیت خود را مدیون «عقل» و «خرد» و هم‌چنین دانش است و به سبب این

موهبت‌های الهی است که از «فرصت» و «امکان» خلاقیت و نوآوری بهره‌مند گردیده است.

حکیم مولانا نیز وجه تمایز اصلی نسبت به سایر موجودات را عقل، خرد و اندیشه می‌داند. او ارزش اصلی و هویت انسان را اساساً به اندیشه و خرد وی بازگشت می‌دهد. انسانیت انسان منوط به عقلانیت و خردورزی اوست.

ای برادر تو همان اندیشه‌ای	ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای ^{۱۲}
تا چه عالم‌هاست در سودای عقل	تا چه با پهناست این دریای عقل ^{۱۳}
عقل دشنامم دهد من راضیم	ز آن که فیضی دارد از فیاضیم ^{۱۴}
احمق ارحلوا نهد اندر لبم	من از آن حلوای او اندر تبم ^{۱۵}
این سخن و آواز از اندیشه خاست	تو ندانی بحر اندیشه کجاست ^{۱۶}

اما نکته بسیار مهم این است که انسان به صرف برخورداری از عقل، دارای برتری نسبت به سایر موجودات نمی‌شود. از این رو باید در پی تبیین و تجزیه و تحلیل «شرط کافی» برتری انسان در عالم خلقت بود. مولانا در خصوص تجزیه و تحلیل «شرط کافی» برتری انسان نسبت به سایر موجودات نکاتی اساسی و بدیع دارد. آیا شأن والای انسان، صرفاً منوط به «برخورداری» از عقل است؟ یا این که برتری انسان به عواملی دیگر نیز بستگی دارد؟

۲- مرزهای «برخورداری» از عقل و «چگونگی بهره‌برداری» از آن

با مشاهده وضعیت فردی و هم‌چنین اوضاع اقتصادی و اجتماعی جوامع مختلف این نکته بدست می‌آید که با وجود برخورداری همه انسان‌ها از عقل، وضعیت افراد، گروه‌ها و جوامع با یکدیگر دارای تفاوت‌ها و اختلافات فاحش و اساسی است. دسته‌ای در فقر و فلاکت و دسته‌ای در رفاه و آسایش بسر می‌برند. گروهی در زشتی‌ها و پلیدی‌ها و گروهی در سعادت و سلامتی هستند. دلیل و علت این وضعیت‌های متفاوت چیست و ریشه این اختلافات در کجاست؟

در پاسخ به این پرسش‌ها باید گفت دلیل و رمز تفاوت را باید در عنصری دیگر تحت عنوان «چگونگی بهره‌گیری» از عقل جست‌وجو کرد. اگر از عقل، بخوبی بهره‌برداری نشود رشد، تکامل و ارتقای وضعیت نیز حاصل نخواهد شد. بسیاری از افراد از عقل خویش، بهره‌گیری مناسب نمی‌نمایند و در خصوص «چگونگی» بهره‌برداری دچار چالش هستند، از این رو نمی‌توانند از قبل این نعمت الهی، به دستاوردهایی قابل

توجه در عرصه‌های فردی و اجتماعی نایل شوند. بنابراین باید گفت که اگر «برخورداری» از «عقل»، «شرط لازم» برتری و خلاقیت انسان است، «چگونگی بهره‌برداری» از «عقل» «شرط کافی» رشد، تکامل و آفرینندگی وی محسوب می‌گردد. تبیین کیفیت بهره‌برداری از عقل، از نکات بسیار مهم برای انسان امروز است.

بیانات مولانا در خصوص مؤلفه‌های مهم بهره‌گیری از عقل، برای جهان معاصر هم‌چنان بسیار ثمربخش است. او از یک‌سو توجه خود را معطوف به رعایت «شرایط مقدماتی» و بسیار ضروری شکوفایی عقل و بهره‌گیری مطلوب از آن نموده و از سوی دیگر به غفلت از «وجود مکمل» عقلانیت و خردورزی که می‌تواند حتی ثمرات و آثار مطلوب سایر دستاوردهای عقلی را تحت‌الشعاع قرار دهد، می‌پردازد.

۳- مؤلفه‌های «بهره‌گیری» از عقل

مولانا برای بهره‌گیری مناسب از عقل، نکاتی فراوان را مطرح ساخته است که به تبیین و بازشناسی تنها «دو مؤلفه» از آن‌ها می‌پردازیم. مؤلفه‌های مورد بحث یکی در خصوص «شرایط مقدماتی» و ضروری برای شکوفایی عقل است که از آن به عنوان «یادگیری» نام برده می‌شود و دیگری مربوط به «وجود مکمل» عقلانیت و خردورزی که از منظر عقل مدرن مغفول مانده است و از آن به عنوان «هم‌بستگی عقل و قلب» یاد می‌گردد، است.

۳-۱- یادگیری

عقل برای بازدهی و شکوفایی خود، باید در کسب و فراگیری داده‌های مختلف تلاش داشته باشد که از این اقدام و تلاش، به عنوان مرحله «یادگیری» نام برده می‌شود. بدون یادگیری، فکر و عقل به شکوفایی لازم نمی‌رسد و نمی‌تواند دستاوردها و محصولاتی مناسب در عرصه‌های نظری و عملی ارائه دهد. اولین مرحله از فرآیندهای تعقل و تفکر، مرحله «یادگیری» است. انسان باید از طریق حواس پنج‌گانه فراگیری داشته باشد، تا بسترهای لازم برای شکوفایی عقل را فراهم سازد. تولیدات و فرآورده‌های مادی و غیرمادی عقل، زاییده یادگیری‌های مقدماتی عقل است. عقل در اولین مرحله محتاج آموزش است که حواس‌های پنج‌گانه، انسان را در این امر مهم یاری می‌رسانند. گوش دادن، مشاهده کردن و...، از لوازم عمده مرحله یادگیری محسوب می‌شود.

ارتباط یادگیری از طریق گوش، چشم و... با تعقل و خردورزی، از زاویه‌های دیگر نیز قابل بررسی است. هم‌چنان که می‌دانیم، امور عالم، به یکی از سه زمان «گذشته»،

«حال» و «آینده» منسوب می‌شود. «گوش» وسیله‌ای است که امور مربوط به «گذشته» را بدست می‌آورد. «چشم» نیز ابزاری است که وقایع زمان «حال» را مشاهده می‌کند. عقل، با بهره‌گیری از داده‌های زمان‌های مزبور که از طریق گوش و چشم حاصل گردیده است، به امر «آینده» می‌پردازد و در ادراک آن چه ممکن است پیش آید، تأمل می‌نماید. تعامل تمامی منابع شناخت و یادگیری هم‌چون گوش، چشم، عقل و قلب در آیات مختلف قرآن بصورت‌های گوناگون ذکر شده است:

«وا... اخرجکم من بطون امهاتکم لاتعلمون شیئاً و جعل لکم السمع و البصر و الافئده لعلکم تشکرون»^{۱۷}.

«و خداوند شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد درحالی‌که هیچ نمی‌دانستید و به شما گوش، چشم و قلب عطا کرد تا مگر شکر این نعمت‌ها را به‌جای آورید».

براساس این آیه، انسان در بدو تولد، هیچ چیز نمی‌داند. اما خداوند ابزارهای کسب دانش و یادگیری را به انسان عطا کرده است، تا بتواند به «حقیقت اسما» راه پیدا کند. گوش، چشم و قلب به عنوان ابزارهای یادگیری معرفی شده است. انسان از این راه و روش‌ها باید زمینه لازم برای تعقل و تفکر را فراهم آورد. با رعایت اصل یادگیری و با پردازش و اطلاعات محیطی، فربهی و چالاکی عقل رقم می‌خورد و افزایش قدرت توانایی انسان محقق می‌گردد. در ادامه آیه به این نکته اشاره شده است که «تا مگر شکر این نعمت‌ها را بجای آورید». ذکر مفهوم «شکر»، تأکید بر لزوم و ضرورت بکارگیری این ابزارها (چشم و گوش و ...)، در راستای رسالت و فلسفه اصلی آن‌ها مبنی بر کسب آگاهی برای انسان است. باید از این ابزار مختلف، کمال بهره‌برداری را در راستای یادگیری که شکوفایی «عقل» را در بر دارد، به‌عمل آورد.

مولانا نیز در بیانات حکیمانه خویش، اشاراتی اساسی به راه‌های کسب توانمندی انسان نموده است. وی راه‌های توانمندی و قدرت‌مندی انسان را موکول به یادگیری از طریق حواس، هم‌چون گوش دادن و شنیدن می‌نماید:

آدمی فربه شود از راه گوش جانور فربه شود از حلق و نوش

فربهی و افزایش توانایی انسان بستگی به گوش دادن و شنیدن و یادگیری وی دارد. مولانا در تعبیر زیبای دیگر، فرآیند یادگیری از طریق حواس ظاهری (هم‌چون گوش) را به عنوان یک اصل عام و عینی مطرح می‌سازد و عدم رعایت آن را خلاف سیر طبیعی رشد محسوب می‌نماید. وی می‌گوید کودک از راه گوش، یادگیری دارد و سپس در پی آن می‌تواند بگوید. اگر کودکی بدون گوش دادن و یادگیری، سخن بگوید، مورد

تمسخر دیگران واقع می‌شود. بدین جهت این اصل عام و کلی را همگان باید رعایت نمایند.

کودک اول چون بزاید شیرنوش	مدتی خاموش باشد جمله گوش
مدتی می‌بایدش لب دوختن	از سخن تا او سخن آموختن
ورنباشد گوش و تی می‌کند	خویشتن را گنگ گیتی می‌کند
کر اصلی کش نبود آغاز گوش	لال باشد کی کند در نطق جوش ^{۱۸}

انسان اول باید یاد بگیرد، سپس می‌تواند بگوید. بیان و گفتار، تبلور عقلانیت و خردورزی آدمی است. اما «بیان» افکار و دیدگاه‌ها، موکول به مرحله «یادگیری» است. انسان ابتدا باید بشنود یا ببیند و... و در نهایت یاد بگیرد، سپس حاصل آن‌ها را بیان کند.

ز آن‌که اول سمع باید نطق را سوی منطق از ره سمع اندر^{۱۹}

چالاکي «فکر» منوط به قدرت و شیوه «یادگیری» انسان است و پختگی و طراوت «گفتار» نیز به ظرفیت‌های بی‌پایان فکری و عقلی انسان ارتباط دارد. این سخن و آواز از اندیشه خاست تو ندانی بحر اندیشه کجاست^{۲۰}

مولانا، ضمن بیان لزوم رعایت اصل عام یادگیری از طریق حواس، به تبیین موارد خاص نیز اشاره می‌کند. او ضمن تأکید بر رعایت اصل یادگیری برای همگان، اولیا و انبیای الهی را از این روند مستثنی می‌نماید. بدین معنی که اگر همگان در ابتدا باید «یاد بگیرند» و سپس «سخن بگویند»، تا بستری برای مرحله بعد تعقل و تفکر که مرحله عملی است فراهم گردد، اولیا و انبیای الهی از آغاز می‌توانند «سخن بگویند». در خصوص تقدم و تأخر «شنیدن» و «گفتن» نکاتی ظریف وجود دارد که از لطافت‌های افکار حکیم مولانا محسوب می‌شود.

اولین نکته، بازگشت به تمایزات و تفاوت راه‌های یادگیری عموم انسان‌ها با اولیا و انبیای الهی است. همان‌طور که ذکر شد، انسان در مرحله اول تعقل و تفکر محتاج یادگیری از طریق حواسی هم‌چون گوش و چشم و... است. اما اولیا و انبیای الهی از راه‌های دیگر نیز که خارج از دسترس عموم مردم است، فراگیری و یادگیری دارند. بنابراین از آن‌جا که این راه‌ها با راه انبیا و اولیای الهی دارای تفاوت‌های اساسی است، این امر بازتاب‌های بیرونی مختلفی را نیز در بر دارد.

دومین نکته، به مصادیق مهم و اساسی «بازتاب‌های» تمایزات و تفاوت‌ها در راه یادگیری انبیا و اولیای الهی با عموم مردم بازگشت دارد. بدین معنی که عموم انسان‌ها باید در آغاز بشنوند و یا ببینند و سپس بعد از تعقل و تفکر، بگویند. اما انبیا و اولیای الهی از آغاز و به اذن الهی می‌توانند بگویند، چرا که مراحل یادگیری آن‌ها بصورت غیراکتسابی طی شده است. مولانا تمایز و تفاوتی کیفی که بین راه‌های «یادگیری» عموم انسان‌ها و انبیا و اولیای الهی وجود دارد را مورد تبیین قرار داده است.

«انصتو» را گوش کن خاموش باش چون زبان حق نگشتی گوش باش^{۲۱}
چون تو گوشی او زبان نی جنس تو گوش‌ها را حق بفرمود «انصتو»^{۲۲}

واژه «انصتو» در ابیات مذکور، اشاره به آیه ۲۰۴ سوره اعراف^{۲۳} دارد که هنگام تلاوت آیات قرآن کریم، فرمان سکوت توأم با تفکر و تدبیر به انسان داده شده است. مولانا در این ابیات، از یک‌سو تأکید بر گوش دادن به عنوان راه یادگیری کرده است و از سوی دیگر، دلیل و ضرورت گوش دادن را توضیح می‌دهد. چون نوع انسان‌ها «زبان حق» نیستند، باید «گوش» به فرامین و دستورات الهی بدهند و از این طریق یادگیری داشته باشند، تا به مراحل رشد و تکامل قدم گذارند. اما «زبان حق» گردیدن لیاقت و صلاحیتی می‌خواهد که متعلق به اولیا و انبیای الهی است و دست عموم انسان‌ها از آن کوتاه است. بدیهی است این نوع بیان، دارای کیفیت‌های متفاوت با بیان و گفتار عموم انسان‌هاست. حکیم مولانا نیز در خصوص کیفیت متفاوت «بیانات» و «گفتار» اولیا و انبیای الهی و بویژه حضرت پیامبر عظیم‌الشأن اسلام (ص) با سایرین، در جای دیگر می‌گوید:

متصل چون شد دلت با آن عدن هین بگو مهراس از خالی شدن
امر «قل» زین آمدش کای راستین کم نخواهد شد بگو دریاست این^{۲۴}

به حضرت پیامبر(ص) امر شده است که هر چه می‌خواهی بگو و هیچ‌گاه مطالب تمام نمی‌شود. چرا که آن مطالب به منبعی نامحدود و بی‌نهایت اتصال دارد. خداوند متعال از انبیا و اولیای الهی، «بدون واسطه» دست‌گیری می‌نماید و آن‌ها را در محضر خود آموزش لدنی می‌دهد، اما نسبت به عموم انسان‌ها دست‌گیری «با واسطه» دارد. ولی حضرت حق محتاج هیچ‌کس و تحت حمایت (بدون واسطه و یا با واسطه) هیچ پدیده‌ای نیست.

نطق کان موقوف راه سمع نیست	جز که نطق خالق بی طمع نیست
مبدع است او تابع استاد نی	مُسند جمله ورا اسناد نی
با قیان هم در حرف هم در مقال	تابع استاد و محتاج مثال
زین سخن گر نیستی بیگانه‌ای	دلِق و اشکی گیر در ویرانه‌ای ^{۲۵}

«زبان حق» و نوع فراگیری و کسب فیوضات خاص الاهی و هم‌چنین نحوه و کیفیت بیان و گفتار دارای مراتبی مختلف و گسترده است که بازگشت به ظرفیت وجودی و مراتب بین انبیاء و اولیای الاهی، خصوصاً حضرت پیامبر عظیم الشان اسلام(ص) دارد که بحثی جداگانه را طلب می‌کند.

سومین نکته نیز به تبلور تقدم و تأخر «شنیدن»، «گفتن» و «بیان» در کتاب‌های شریف «قرآن» و «مثنوی» دلالت دارد. بعضی از مولانا شناسان معتقد هستند، رمز این که قرآن کریم با کلمه اقرأ و کتاب مثنوی با کلمه «بشنو» آغاز شده است این است که:

اولین آیه قرآن با «اقرأ» آغاز شده است: «اقرأ باسم ربک الذی خلق»^{۲۶}، چون مخاطب اول آن حضرت پیامبر عظیم الشان اسلام(ص) است که می‌تواند بدون یادگیری «زبان حق» باشد و «بگوید».

اما مثنوی با کلمه «بشنو» آغاز شده است:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جدایی‌ها شکایت می‌کند^{۲۷}

چون مخاطب کتاب مثنوی معنوی، عموم انسان‌ها هستند و آن‌ها برای یادگیری محتاج شنیدن و دیدن و ... هستند، از این‌رو مثنوی با تأکید بر «شنیدن» آغاز گردیده است.

۲-۳- هم‌بستگی عقل و قلب

مؤلفه دوم بازگشت به نحوه بهره‌گیری بهینه از عقل دارد که مولانا در این عرصه نیز دارای پیام‌هایی روشن و ویژه است. انسان امروز از یک‌سو به سبب بهره‌گیری از عقل، دارای پیشرفت‌ها و دستاوردهای شگرف در عرصه مادی گردیده و بسترهای مناسب برای تأمین رفاه جامعه بشری را فراهم ساخته است. اما از سوی دیگر از سایر وجوه بهره‌گیری از عقل دچار غفلت گردیده است بطوری که بعضاً دستاوردهای عقل مدرن نیز مورد تهدید جدی واقع شده است.

عقل مدرن، دارای ویژگی‌های اساسی و خاص است. یکی از ویژگی‌های عقل مدرن این است که آن‌را عقل «خود بنیاد» نام نهاده‌اند. چرا که تابع هیچ اصول پیشینی

نیست و دارای نقش و قدرت مطلق است. عقل مدرن صرفاً از دستاوردها و اصول منسوب بخود تابعیت دارد. تمرکز اصلی عقل مدرن از یکسو معطوف به تناسب سازی است و از سوی دیگر، به حوزه محسوسات و طبیعت توجه و تأکید اساسی دارد. عقل دینی ضمن پذیرش نکات مزبور، به حوزه‌ای دیگر که شامل حوزه غیرمحسوسات می‌شود، اصرار می‌ورزد. عقل دینی، قلمرو تمامی معرفت بشری را صرفاً معطوف به محسوسات نمی‌داند و هم‌چنین منابع شناخت را تنها در عقل خلاصه نمی‌نماید. عقل دینی به حوزه‌های «فرامحسوس» به عنوان دیگر قلمرو معرفت و هم‌چنین «قلب» به عنوان دیگر منابع شناخت تأکید دارد.

پیام مولانا، از یکسو معطوف به عقلانیت و از سوی دیگر، تأکید بر تنوع آن است. جامعه بشری در عصر مدرن، به وجه اول که همانا عقلانیت مدرن است توجه داشته است و از وجه دوم که مورد تأکید مولاناست، غفلت ورزیده است. پیام اصلی مولانا برای جهان امروز و انسان معاصر، بازشناسی «حلقه مفقوده» عقلانیت است. متأسفانه بسیاری، از پیام مولانا استنباطی غلط و ناصحیح داشته و نقد مولانا در خصوص عقلانیت بریده و جدا از قلب را به معنی نفی عقلانیت تعبیر نموده‌اند. هرچند مولانا در خصوص عقل، تعابیر متفاوت و بعضاً متناقض را بیان داشته است اما تعارض‌های ظاهری در بیانات او، نه به معنی نفی عقلانیت، بلکه اشاره به دغدغه‌های اساسی وی در خصوص مطلق‌انگاری نسبت به عقل و نادیده گرفتن سایر حوزه‌های معرفت و هم‌چنین غفلت از دیگر منابع شناخت انسان است:

تا چه عالم‌هاست در سودای عقل	تا چه با پهناست این دریای عقل ^{۲۸}
ای برادر تو همان اندیشه‌ای	مابقی تو استخوان و ریشه‌ای ^{۲۹}
این سخن و آواز از اندیشه خاست	تو ندانی بحر اندیشه کجاست ^{۳۰}

از سوی دیگر می‌گوید:

زین خرد جاهل همی باید شدن	دست در دیوانگی باید زدن ^{۳۱}
پای استدلالیان چوبین بود	پای چوبین سخت بی تمکین بود ^{۳۲}
عقل جزوی عقل استخراج نیست	جز پذیرای فن و محتاج نیست ^{۳۳}
عقل جزوی را وزیر خود مگیر	عقل کل را ساز ای سلطان وزیر ^{۳۴}

مولانا معتقد است منابع شناخت انسان، مرکب از عقل و قلب است و نباید با تأکید مطلق نسبت به عقل، قلب و کارکردهای آن را فراموش کرد. عقل می‌تواند در تبیین آثار پدیده‌های خلقت و سپس اکتشافات و اختراعات، برتری انسان بر جهان

طبیعت را رقم زند. اما مطلق انگاری نسبت به آن، موجب غفلت از «خود» می‌شود. به عبارت دیگر عقل موجب کسب شناخت هرچه بیش‌تر از طبیعت می‌شود، اما از رسوخ در خود و جان غفلت دارد. عقل به تنهایی توانسته است جهان را «آباد» و «احیا» کند لیکن توانایی «آبادانی» و «احیا» درونی انسان را ندارد. از این‌رو عقل برای نیل این مهم محتاج وجه دیگر نیز هست. عقل برای رسوخ در اعماق جان و شناخت آیات انفسی محتاج هم‌راهی قلب و دل است. عقل توأم با قلب و دل، بستر ساز شناخت انسان از خود می‌شود. انسان باید دارای شناخت مرکب از خود و طبیعت (آیات انفسی و آفاقی...) باشد و این امر ممکن نخواهد شد مگر آن‌که منابع شناخت انسان نیز مرکب و متنوع گردد و شامل عقل و قلب شود. انسانی که غفلت از خود دارد، در عصر فن‌آوری و پیش‌رفت‌های شگرف اقتصادی و... که محصول عقل فکری و عقل مدرن است، دچار نقص وجودی می‌گردد و همین امر زمینه‌ساز «بحران هویت» او می‌شود.

انسان مدرن از سعادت غفلت دارد و به رفاه بسنده کرده است، چه منابع شناخت خود را محدود ساخته و از قلب غفلت ورزیده است. عقل، قلب انسان را به تفکر و تأملاتی دیگر وا می‌دارد:

ای برادر عقل یک دم با خود آر دم به دم در تو خزان است و بهار^{۳۵}

عقل مدرن از تدبیر و تأمل نسبت به موضوعاتی از قبیل بیت مذکور، غفلت دارد. جهان انسان، دنیایی دیگر است که عقلانیتی ویژه را طلب می‌کند. باید انسان هم‌سو با خردورزی در خصوص جهان طبیعت و نظام علت و معلول و هم‌چنین تبیین روابط بین پدیده‌ها و آثار جانبی هر یک از آن‌ها که تماماً منجر به اکتشافات و اختراعات مختلف می‌شود، به تأمل و تدبیر در خصوص جهان درونی خود نیز بپردازد. عقل مدرن صرفاً در پی «روش‌مندی» و «اسباب‌سازی» در جهان طبیعت و محیط پیرامون است. حکیم مولانا از عقلی که صرفاً در پی کشف اسباب و نظام علت و معلول است و در نهایت منجر به اکتشافات و اختراعات مختلف می‌شود، به عنوان «عقل جزیی» نام می‌برد. این عقل از سایر حوزه‌های معرفت غفلت دارد. از این‌رو مولانا عقل جزیی را کافی نمی‌داند، چه کفایت ابعاد متنوع وجودی انسان را نمی‌نماید.

مولانا معتقد است، همه پدیده‌ها در خدمت انسان است و انسان نیز در خدمت عقل و هوش است، اما انسان باید خود را وقف عقل جامع که مرکب از عقل «جزیی» و «کلی» است بنماید. عقل جزیی، به تنهایی جواب‌گوی رشد و اعتلای انسانیت انسان نیست.

جمله حیوان را پی انسان بکش جمله انسان را بکش از بهر هُش
هُش چه باشد؟ عقل کل هوش مند هوش جزوی هُش بود اما نژند^{۲۶}

هوش‌مندی، قابلیت و توانایی‌های عقل جزیی، بسیار فراوان و گسترده است. عقل جزیی، به سبب توانایی‌های خود، اکتشافات، اختراعات، فن‌آوری‌های پیش‌رفته و... را بدست می‌دهد که برای حیات جوامع بشری بسیار کارساز است. اما توانایی‌های عقل مدرن موجب برقراری نوعی استقلال کامل و مقام کبریایی در آن نیز شده است و از همین بابت، خود را تابع هیچ اصول پیشینی نمی‌داند و خود بنیاد محسوب می‌شود. غرور «عقل جزیی»، همواره مورد انتقاد مولانا بوده و عاقبت آن را نیز موجب ناکامی انسان می‌داند. تلاش مولانا، این است که «عقل جزیی» را با «عقل کلی» پیوند بزند. او از عقلی که به جهان انسانیت و معنویت توجه دارد، به عنوان «عقل کلی» نام می‌برد. ترکیب آن‌ها (عقل کلی و عقل جزیی) انسان را بر درون (نفس) و بیرون (طبیعت) پیروز می‌گرداند.

مرتو را عقلی است جزوی در نهان کامل‌العقلی بجو اندر جهان
جزو تو از کل او کَلی شود عقل کل بر نفس چون غلی شود^{۲۷}

عقل «جزیی» هم‌راه با «عقل کلی»، برای انسان راه‌گشاست و زندگی او را از «آرامش» و «رفاه» و هم‌چنین «سعادت» برخوردار می‌سازد. هم‌راهی دو عقل مزبور موجب برخورداری انسان از دیدگاه‌ها و نگرش‌های مرکب و گسترده می‌گردد و به او «جامعیت» می‌بخشد. اما در عصر و جهان امروز، عقل جزیی ارتباط خود را با عقل کلی قطع کرده و صرفاً مغرور به قابلیت‌ها و توانایی‌های خود شده و همین امر موجب عدم جامعیت در هویت انسانی گردیده است. از این‌رو انسان مدرن که صرفاً برخوردار از عقل جزیی است، مغرور بخود شده و حتی بر خالق خود، می‌شورد:

گر نکردی رحمت و اِفضالتان در شکستی چوب استدلالتان
این عصا چه بود؟ قیاسات و دلیل آن عصا کی دادشان؟ بینا جلیل
چون عصا شد آلت جنگ و نفیر آن عصا را خرد بشکن ای ضریر
او عصاتان داد تا پیش آمدیت آن عصا از خشم هم بر وی زدیت^{۲۸}

تمامی دغدغه مولانا نسبت به عقل جزیی که در عصر کنونی، در قالب عقل مدرن و یا عقل مطلق انگار و خود بنیاد تبلور می‌یابد، در بیت آخر بیان گردیده است. انسان برخوردار از عقل مدرن، تحت عنایات الاهی (دست‌گیری‌های غایبانه او) و

امدادهای بی‌کرانش، به پیش‌رفت‌هایی قابل توجه در خصوص تسخیر طبیعت و سلطه بر آن نایل گردیده است:

هر دمی فکری چو مهمان عزیز آید اندر سینه‌ات هر روز نیز^{۳۹}

ولی به جای آن که انسان شکرگزار این الهام و نعمت و پیش‌رفت باشد، از یک‌سو به نفی و یا انکار خدا و از سوی دیگر دچار فراموشی نسبت به ابعاد متنوع وجودی خود و غفلت از سایر حوزه‌های معرفت نیز گردیده است و «بحران هویت» را تجربه می‌کند. مولانا، غفلت و غرور انسان را با غفلت آدم ابوالبشر در آغاز خلقت مقایسه می‌کند. انسان امروز که مغرور به «عقل جزیی» است، باید از سرنوشت پیشینیان عبرت بگیرد و رو به خالق و معبود واقعی خود داشته باشد، نه آن که به او پشت کند و از او فاصله بگیرد.

دامن او گیر کو دادت عصا درنگر کآدم چه‌ها دید از عسی^{۴۰}

«عصا» در نیم بیت اول به ارائه وسیله و ابزار و هم‌چون عقل از سوی خداوند متعال بازگشت دارد و «عسی» در نیم بیت دوم از سوره طه آیه ۱۲۱ اخذ شده است:

«و عسی آدم ربه فغوی: و آدم فرمان پروردگار خود را نبرد و نومید گشت»

عقل، عصای انسان است ولی مطلق انگاری آن موجب ضرر و زیان‌های بنیانی برای انسان می‌شود.

پیام اصلی مولانا برای جهان امروز و انسان معاصر، نه نفی عقل مدرن، بلکه ارائه راه‌کارهایی برای درک وجوه مغفول عقل و هم‌چنین تاکید بر وجه مکمل عقل است. مولانا عقلی را که فاقد جامعیت باشد، «عقل ناقص» می‌خواند. انسانی که دارای کاستی بینشی نسبت به تمامی حوزه‌های معرفتی باشد، دارای کاستی در عقل نیز می‌شود (و بالعکس). عقل مدرن با وجود تمامی قابلیت‌ها، توانایی‌ها و بسترسازی‌های اساسی که برای سلطه هر چه بیش‌تر انسان بر طبیعت و تأمین رفاه گسترده او داشته است، از یک‌سری کاستی‌های دیگر در رنج و محدودیت است که باید در رفع آن بکوشد. مولانا ضمن تبیین عقل ناقص، آثار گران‌بار و هزینه‌های گسترده آن را برای جامعه بشری تشریح می‌نماید:

نقص عقل است آن که بدرنجوری است موجب لعنت سزای دوری است^{۴۱}

کفر و فرعونئی هر گبر بعید جمله از نقصان عقل آمد پدید^{۴۲}

تا دو پر باشی که مرغ یک پره عاجز آمد از پریدن ای سره^{۴۳}

مولانا بعد از نقد عقل جزیی، آن را توصیه به همراهی و هم‌بستگی با عقل کلی می‌کند. انسان با عقل فکری و قلبی می‌تواند به سعادت و رفاه نایل آید.

با دو عقل از بس بلاها واره‌ی پای خود بر اوج گردون‌ها نهی^{۴۴}

نکته مهم دیگر این است که در نظر مولانا، ماهیت عقل جزئی و کلی یکی است. از این رو وی، ارتباط آن‌ها با یکدیگر را نه امر عاریتی و موقتی، بلکه ذاتی و همیشگی می‌خواند. او خطاب به عقل جزئی می‌گوید:

که سری کم کن نه‌ای تو مستبد
بلکه شاگرد دلی و مستعد
رو بر دل رو که تو جزو دلی
هین که بنده پادشاه عادل
بندگی او به از سلطانی است
که انا خیر دم شیطانی است^{۴۵}

در تحلیل نهایی باید گفت که مولانا، مراتب مختلف انسان‌ها را موکول به کیفیت عقلانیت و هم‌چنین هم‌راهی عقل جزئی و عقل کلی با یکدیگر می‌نماید که منجر به ارتقای نحوه بهره‌گیری از عقل می‌شود:

هم‌چو پرهای عقول انسیان
که بسی فرق استشان اندر میان^{۴۶}

۴- آثار بهره‌گیری مناسب از عقل

تنوع بهره‌گیری از عقل، کیفیت‌های مختلف و وضعیت‌های گوناگون زندگی فردی و اجتماعی انسان را بدست می‌دهد. تنوع بهره‌گیری از عقلانیت و معرفت، نقشی تعیین کننده در «نوآوری» و هم‌چنین «افزایش قدرت» انسان دارد. کیفیت عقلانیت، دانایی‌هایی را بدست خواهد داد که موجب قدرت و توانایی انسان و جامعه می‌گردد. بنابراین قدرت و توانایی، از مسیر عقلانیت و دانایی عبور خواهد کرد و از آن طریق نیز بدست خواهد آمد. از آن‌جا که تغییر (متضمن ارتقا و بهبود وضعیت) تنها با کسب قدرت و توانایی حاصل می‌شود، نقش عنصر بهره‌گیری مناسب از عقل بیش از پیش آشکار می‌گردد.

با توجه به مباحث ارائه شده در خصوص تناسب، هم‌بستگی و پیوند «قدرت» و «توانایی» با «عقلانیت» و «دانایی»، ریشه‌های این ارتباط عمیق و بنیانی را در بیانات مولانا نیز می‌توان جست‌وجو کرد. مولانا ضمن ارائه یک بیان تمثیلی که از ویژگی‌های بارز و مهم اوست، رابطه مزبور را تشریح می‌نماید. دقت در این امر ظرافت‌های افکار بلند او را بیش از پیش آشکار می‌سازد:

وی، ضمن اشاره به نمونه‌ای طبیعی و تبیین زندگی موش‌های کور در دل خاک، رابطه و تناسب مزبور را مورد بازشناسی قرار می‌دهد که برای تمامی انسان‌ها پندآموز است. موش‌های کور، در دل خاک و تاریکی زندگی می‌نمایند و در آنجا برای خود خانه

و کاشانه می‌سازند. اما خانه‌سازی آن‌ها که مصداقی از توانایی‌هایشان است، متناسب با میزان دانایی آن‌هاست:

هم در این سوراخ بنایی گرفت درخور سوراخ دانایی گرفت^{۴۷}

موش‌های کور در دل خاک بنایی و ساختمان‌سازی می‌نمایند. این فعالیت و تلاش که دلالت بر توانایی نسبی آن‌ها دارد، متناسب با دانایی‌های آن‌هاست. موجودات، دارای «دانایی ناآگاهانه» هستند. بدین معنی که آن‌ها دارای «دانایی بسیط» نسبت به دانایی‌شان بوده، دارای «خودآگاهی» نیستند. از این‌رو زندگی آن‌ها در طی تاریخ دچار تحول و تغییر اساسی نشده است. بیان مولانا در ابیات مذکور، به هم‌بستگی نزدیک و تنگاتنگ دانایی و توانایی تأکید دارد و این از جمله نکاتی مهم است که هم‌اکنون نیز در اندیشه‌های نو، جریان دارد. کاستی‌های موجود در هر دانایی، به محدودیت دامنه توانایی‌ها می‌انجامد و تحول در توانایی‌ها، ریشه در تغییرات ایجاد شده در حوزه دانایی‌ها دارد. بعبارت دیگر، چون موش کور دارای محدودیت‌های مختلف در حوزه دانایی است و هیچ‌گونه تحولی را در دانایی‌های خود تجربه ننموده، از این‌رو تحولی در بنای (توانایی)‌های او نیز صورت نپذیرفته است. مولانا در تمثیل دیگر با الهام از وضعیت زندگی عنکبوت، بیان لطیفی دیگر دارد.

عنکبوت ار طبع عنقا داشتی از لعابی خیمه کی افراشتی^{۴۸}

عنکبوت نیز بدلیل کاستی در دانایی‌هایش، خانه‌های سست می‌سازد که دلالت بر توانایی‌های متناسب با دانایی‌هایش دارد. عنکبوت، اگر نمی‌خواهد خانه‌های سست داشته باشد، باید از طبع و دانایی بلند برخوردار باشد که قادر و توانا بر ساختن آشیانه‌های مستحکم و مقاوم، هم‌چون مرغ‌های بلند آشیان گردد.

اما انسان در میان تمامی موجودات، تنها موجودی است که دارای «دانایی مرکب» است. بدین معنی که از یک‌سو دارای «دانایی ناآگاهانه» و از سوی دیگر دارای «دانایی آگاهانه» است.^{۴۹} دانایی آگاهانه بدین معنی است که وی نسبت به دانایی‌هایش، «خودآگاهی» دارد. خودآگاهی منجر می‌شود که انسان با عقل، به «اندیشه» پردازد و در خصوص عقل نیز «تأمل» نماید. «اندیشیدن» متضمن تحول است و «تأمل کردن» پیرامون «نوع» اندیشیدن و «نحوه» بهره‌گیری از عقل، ارتقا کیفیت افکار و عمل‌کرد انسان و هم‌چنین توانایی‌های او را در بستر زمان بدست می‌دهد. تمامی مؤلفه‌های مزبور، موجب ایجاد تحولات اساسی و سرنوشت‌ساز در خصوص کیفیت زندگی و توانایی‌های انسان می‌شود. تحولات اجتماعی و هم‌چنین تغییرات اساسی و بنیانی که در

وضعیت معیشت و زندگانی فردی و جمعی انسان‌ها در طی تاریخ بدست آمده است، تماماً مولود ویژگی «دانایی آگاهانه» اوست. «دانایی آگاهانه» برای انسان، «توانایی‌ساز» است. «دانایی آگاهانه»، بدلیل برخورداری از تناسب‌سازی و روش‌مندی، دارای ظرفیت‌های بی‌کران تواناسازی است.

انسان به برکت برخورداری از عقل، از امکان و زمینه «دانایی»های غیرقابل وصف و بالتبع از «توانایی‌های فوق تصور برخوردار است. کیفیت توانایی‌های بی‌شمار انسان، ریشه در کیفیت دانایی‌های وی و نحوه بهره‌گیری از عقل دارد و کیفیت دانایی انسان نیز در گرو «نوع» تعقل و خردورزی اوست. با «انواع» تعقل و تفکر، انسان‌ها و جوامع بشری نیز دارای انواع و اصناف زندگی می‌گردند. زندگی توأم با فقر و فلاکت، زندگی توأم با رفاه، زندگی توأم با پیش‌رفت، رفاه، عدالت و معنویت، از جمله زندگی‌های متفاوت و مختلف جوامع بشری است که تجارب هر یک از آن‌ها در پیش روی ما قرار دارد.

تغییرات کیفیت زندگی، ریشه در تحولات فهم و ادراک و انواع و اصناف عقل و روش‌های مختلف تفکر دارد. برای ایجاد تغییر در کیفیت زندگی، باید کیفیت و چگونگی تفکر و تعقل و هم‌چنین مدارهای دانایی را تغییر داد. مصادیق کیفیت مناسب عقلانیت و دانایی را در حوزه‌های اقتصاد، فن‌آوری‌های پیش‌رفته، اکتشافات و اختراعات می‌توان جست‌وجو کرد. بنابراین از نظر مولانا، اگر از «عقلانیت» بهره‌گیری مناسب بعمل آید، یکی از آثار جدی و اساسی آن، در شکل‌گیری و افزایش «توانایی» و «قدرت» تبلور می‌یابد.

پی‌نوشت‌ها

۱. پل فولکیه، ۱۳۶۶، ۸۰.
۲. علامه مجلسی، ۱۳۵۲، ۱۱۶.
۳. فریدالدین عطار، ۱۳۷۹، ۱۳.
۴. کارل پوپر، ۱۳۷۹، ۳۵۵.
۵. جرج ریترز، ۱۳۷۴، ۱۸۳.
۶. ر.ک: سوره‌های بقره آیه ۲۹، نحل آیه ۱۴، لقمان آیه ۲۰، حج آیه ۶۵، جائیه آیه ۱۳.
۷. راغب اصفهانی، ۱۳۶۳، ۸۴۹.
۸. همان.
۹. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.
۱۰. ر.ک: سوره مائده، آیه ۱۱۰ و سوره عنکبوت آیه.
۱۱. علامه طباطبایی، ۱۳۷۶، ۲۸.
۱۲. دفتر دوم، بیت ۲۷۷.
۱۳. دفتر اول، بیت ۱۱۰۹.
۱۴. دفتر چهارم، بیت ۱۹۴۹.
۱۵. دفتر چهارم، بیت ۱۹۵۱.
۱۶. دفتر اول، بیت ۱۱۳۷.
۱۷. سوره نحل، آیه ۷۸.
۱۸. دفتر اول، ابیات ۱۶۲۶-۱۶۲۳.
۱۹. دفتر اول، بیت ۱۶۲۷.
۲۰. دفتر اول، بیت ۱۱۳۷.
۲۱. دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶.
۲۲. دفتر اول، بیت ۱۶۲۲.
۲۳. هرگاه آیات قرآن خوانده شود، گوش فرا دهید و خاموشی گزینید که از لطف و رحمت پروردگار برخوردار شوید.
۲۴. دفتر پنجم، ابیات ۳۱۹۷ و ۳۱۹۸.
۲۵. دفتر اول، ابیات ۱۶۳۲-۱۶۲۹.
۲۶. سوره علق، آیه ۱.
۲۷. دفتر اول، بیت ۱.
۲۸. دفتر اول، بیت ۱۱۰۹.
۲۹. دفتر دوم، بیت ۲۷۷.
۳۰. دفتر اول، بیت ۱۱۳۷.
۳۱. دفتر دوم، ۲۳۲۸.

۳۲. دفتر اول، بیت ۲۱۲۸
 ۳۳. دفتر چهارم، بیت ۱۲۹۵
 ۳۴. دفتر چهارم، بیت ۱۲۵۸
 ۳۵. دفتر اول، بیت ۱۸۹۶
 ۳۶. دفتر اول، ابیات ۳۳۱۰ و ۳۳۰۹
 ۳۷. دفتر اول، ابیات ۲۰۵۳ و ۲۰۵۲
 ۳۸. دفتر اول، ابیات ۲۱۳۸-۲۱۳۵
 ۳۹. دفتر پنجم، بیت ۳۶۷۶
 ۴۰. دفتر اول، بیت ۲۱۴۰
 ۴۱. دفتر دوم، بیت ۱۵۳۸
 ۴۲. دفتر دوم، بیت ۱۵۴۰
 ۴۳. دفتر دوم، بیت ۱۵۵۴
 ۴۴. دفتر چهارم، بیت ۱۲۶۴
 ۴۵. دفتر چهارم، ابیات ۳۳۴۲-۳۳۴۰
 ۴۶. دفتر اول، بیت ۳۶۵۳
 ۴۷. دفتر سوم، بیت ۳۹۷۹
 ۴۸. دفتر سوم، بیت ۳۹۸۲
 ۴۹. غلامحسین ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۳.

کتابنامه

- ۱- المیزان، علامه طباطبایی، ترجمه موسی همدانی، جلد ۱۵، تهران، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی، ۱۳۷۶.
- ۲- بحارالانوار، علامه مجلسی، جلد ۱۷، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۲.
- ۳- تذکره الاولیاء، فریدالدین عطار، تصحیح رینولد نیکلسون، تهران، انتشارات بهزاد، ۱۳۷۹.
- ۴- در دفاع از علم و عقلانیت، کارل پوپر، ترجمه علی پایا، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۹.
- ۵- دفتر عقل و آیت عشق، دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، سه جلد، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۵.
- ۶- فلسفه عمومی، پل فولکیه، ترجمه یحیی مهدوی، تهران، انتشارات دانش گاه تهران، ۱۳۶۶.
- ۷- قرآن کریم.
- ۸- نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر، جرج ریتز، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۴.
- ۹- ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، جلد سوم، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۳.
- ۱۰- مثنوی معنوی، دفتر اول تا پنجم، مولانا محمد جلال‌الدین بلخی، شرح کریم زمانی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۲.
- ۱۱- مفردات، راغب اصفهانی، ترجمه غلامرضا خسروی حسینی، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۶۳.